

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، پاییز ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۳، ص ۱۶۱-۱۹۶

وضع اقتصادی مدینه در عهد نبوی<sup>۱</sup>

عبدالله عبدالعزیز بن ادريس

ترجمه دکتر شهلا بختیاری\*

حضور پیامبر ﷺ و مسلمانان در مدینه چهره متحولی به اقتصاد این شهر داد. مدینه که از دیرباز به سبب برخورداری بودن از کشاورزی و واقع بودن بر سر راه بازرگانی شمال به جنوب جزیره العرب، اقتصادی متمایز از دیگر نقاط داشت با ورود مهاجران، توجه و توصیه‌های پیامبر ﷺ و دین اسلام با تحولی عظیم روبرو شد. شکوفایی زراعی مدینه ناشی از شرایط جغرافیایی، وجود سفره‌های زیرزمینی آب، و عوامل تازه‌ای از جمله واگذاری برخی زمینهای رها شده به مهاجران بود. با این حال در امر آبیاری نیز مقرراتی وجود داشت و بسته به آب و هوا، محصولات متنوعی به دست می‌آمد. تجارت نیز به دلیل وجود بازارهای محلی و اهتمام کسانی از مهاجران به امر تجارت، بر رونق اقتصادی شهر افزود. همچنین صنایع و حرف در کنار کشاورزی و تجارت از رونق خوبی برخوردار بود و انواع سکه‌ها از قبیل دینار و درهم، سکه‌های ضرب شده در ایران و روم، و وزنها و اکیال مختلف به کار می‌رفت.

واژه‌های کلیدی: مدینه، اقتصاد، زراعت، تجارت، حرفه‌ها، صنایع.

\* استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء.

## زراعت

احاطه مدینه توسط کوهها و زمینهای آتشفشانی - حره - خاک این شهر را بسیار حاصلخیز کرده<sup>۲</sup> و آن را به شکل حوضچه‌های کوهستانی در آورده است<sup>۳</sup> که آبهای زیر زمینی در این حوضچه‌ها جمع می‌شود. به طوری که می‌توان هنگام حفر چاهها<sup>۴</sup> در هر ناحیه از این سرزمین به حوضچه‌های زیرزمینی دست یافت. افزون بر این عوامل، وجود تعداد زیادی از رودخانه‌ها که در زمان بارندگی و سیلاب از آن کوهها و سنگلاخها جاری می‌شدند،<sup>۵</sup> نیز شهر مدینه را در درجه نخست به عنوان شهر کشاورزی و کشاورزان قرار داده است.<sup>۶</sup> بیشتر مردم مدینه دارای بستان‌ها و نخلستان بودند<sup>۷</sup> که کوچک و بزرگ در آن کار می‌کردند.<sup>۸</sup>

بستانها و باغهای مدینه به حوائط مشهور بود<sup>۹</sup> بیشتر اوقات مساحت این باغها زیاد نبود و به طور متوسط حدود صد ذراع بود،<sup>۱۰</sup> هر باغی اغلب دارای یک چاه مخصوص به خود بود و در کنار چاه، خانه‌ای جهت حفظ باغ وجود داشت.<sup>۱۱</sup> برخی باغداران به دلیل احتیاط و ترس برای باغ دری قرار نمی‌دادند، مگر سوراخ کوچکی که از آن آب باریکه‌ای از یکی از چاههای نزدیک به باغ وارد می‌شد و آن جوی آب را «ربیعا» می‌نامیدند.<sup>۱۲</sup> بیشتر محصولات این باغها جهت مصرف شخصی صاحب باغ بود و گاه صاحب باغ محصول آن باغ را می‌فروخت و با آن وسیله معاش خانواده خود را تامین می‌کرد.<sup>۱۳</sup>

گاه کسی که باغ شخصی نداشت، در باغهای اهالی مدینه در مقابل مقدار معینی خرما کار می‌کرد.<sup>۱۴</sup> گاه صاحب باغ، باغ خود را به شخصی اجاره می‌داد، او در آن زراعت می‌کرد و آن را آبیاری می‌نمود و در مقابل متعهد می‌شد یک چهارم یا نیم یا کمتر یا بیشتر از این مقدار را به صاحب باغ بدهد. این روش «مزارعه» خوانده می‌شود.<sup>۱۵</sup> در آبیاری باغها از آب رودخانه‌های فصلی<sup>۱۶</sup> و یا آب چاهها<sup>۱۷</sup> استفاده می‌شد. برای کشیدن آب از نهر یا چاه از شترهای آبکش استفاده می‌کردند<sup>۱۸</sup> از گاو نیز برای شخم اراضی خود بهره می‌جستند.<sup>۱۹</sup>

در زمان پیامبر ﷺ نیز عوامل متعددی مردم را به کشاورزی و ممارست در آن بر می‌انگیخت. عرف بود که هر کسی زمین بایری را آباد کند، آن زمین برای او باشد.<sup>۲۰</sup> افزون بر این، بسیاری از زمینهای زراعی در «وادی عقیق»<sup>۲۱</sup> و در منطقه عالیه میان اغلب مهاجران<sup>۲۲</sup> تقسیم شد. ذکر شده است که پیامبر ﷺ به یکی از مهاجران زمینی را در «حرة الوادی» و «مبدر صاع»<sup>۲۳</sup> بخشید و به دیگری چاهی در وادی عقیق داد.<sup>۲۴</sup> این امر نشان می‌دهد که این اراضی از آن همه گروهها بود و بدین دلیل در تقسیم آن میان مردم میانه روی می‌شد تا سهم هر کس به او برسد. در نتیجه گسترش زراعی مذکور، بیرون شهر مدینه باغهای زیادی بوجود آمد که شهر را احاطه کرد.<sup>۲۵</sup>

در زمان پیامبر ﷺ عوامل متعددی در حفظ منابع گیاهی مدینه نقش داشتند، قطع درخت سدر جز برای شخم زدن زمین ممنوع شد.<sup>۲۶</sup> این شیوه تا زمان عمر بن خطاب ادامه داشت تا جائیکه شخصی به عنوان نگهبان گماشته می‌شد تا مسؤول مراقبت از درختان اقاویا باشد تا کسی این درختان را قطع نکند.<sup>۲۷</sup>

در زمان پیامبر ﷺ، آبیاری اراضی نقش عمده‌ای در کشاورزی داشت. آب در مسیل رودخانه‌های فصلی در مهزور، مدینیب و بطحان به اندازه‌ای جمع می‌شد که تا قوزک پا می‌رسید و هنگامی که به این اندازه می‌رسید به زمین دیگری فرستاده می‌شد و مانع آب از زمین بالاتر به زمین پست‌تر نمی‌شدند.<sup>۲۸</sup> ذکر شده است که سهم آب برای نخل‌داران تا پاشنه پا و برای کشاورزان تا بند کفش بود.<sup>۲۹</sup> مسیل از سنگلاخها بسوی دشتهای و زمینهای هموار بود و ابتدا زمینهای بالاتر آبیاری می‌شدند و سپس حتی اگر محل عبور آب در زمین اولی بود آب را به زمین کناری می‌فرستادند.<sup>۳۰</sup>

مهاجران زمینهای زراعی بزرگ زیادی را در غابه و حرة<sup>۳۱</sup> شرقی<sup>۳۲</sup> صاحب شدند. اموال بنی‌نضیر بیشتر در منطقه عالیه بود که پس از کوچ دادن بنی‌نضیر در سال چهارم هجری<sup>۳۳</sup>

خالصه پیامبر ﷺ شد.<sup>۳۴</sup> در زمین بنی نضیر درخت نخل می‌کاشتند و از آن غذای یکسال خانواده پیامبر ﷺ را ذخیره می‌کردند و مابقی آن صرف خرید چهارپایان و سلاح می‌شد.<sup>۳۵</sup> پیامبر ﷺ بخشی از اراضی بنی نضیر را میان گروهی از مهاجران و دو نفر از انصار تقسیم کرد.<sup>۳۶</sup>

تعداد نخل که مهم‌ترین درخت زراعی بود، در مدینه زیاد شد و اموال صاحبان این درختان نیز افزون گشت.<sup>۳۷</sup> بدین ترتیب وضع معیشت و قوت آنان نیز بهتر شد.<sup>۳۸</sup> اهمیت زراعت درخت نخل در زمان پیامبر ﷺ به حدی رسید که یکی از حقوق بردگان این بود که برای آزادی با صاحبان خود قرار می‌گذاشتند که تعدادی نهال خرما برای او بکارند.<sup>۳۹</sup> از شاخه‌ها و تنه درختان خرما برای سقف و ستون خانه‌ها استفاده می‌شد.<sup>۴۰</sup> افزون بر آن از الیاف و برگ خرما در تهیه زنبیل، سبد، حصیر، بوریا و مانند آن بهره می‌گرفتند.<sup>۴۱</sup> میوه درخت نخل از مهمترین و با ارزش‌ترین میوه‌ها نزد مردم مدینه بود و آنها هنگامی که اولین میوه نخل را می‌دیدند آن را نزد پیامبر ﷺ می‌آوردند. پیامبر ﷺ آن را می‌گرفت و می‌فرمود: پروردگارا در میوه درخت خرما به ما برکت عطا کن.<sup>۴۲</sup>

خرمای مدینه انواع متنوعی داشت از جمله خرمای سیاه و سرخ،<sup>۴۳</sup> مشهورترین انواع خرما در زمان پیامبر ﷺ عجووة و عذق زید بود.<sup>۴۴</sup> محصول خرما در بیشتر سالها به اندازه نیاز ساکنان مدینه بود و به همین سبب مازاد آن را به قیمت گرانتر از قیمت خرید گندم وارداتی از شام می‌فروختند.<sup>۴۵</sup> علت آن بود که خرما رکن معیشت آنها بود و زراعت نخل نیاز به کوشش و صرف وقت زیادی داشت. گفته می‌شود که گاهی آفات کشاورزی مانند قشام به درختان نخل آسیب می‌رساند و محصول یکسال آن را از بین می‌برد.<sup>۴۶</sup>

تولید غلات و حبوباتی مانند گندم و جو پس از تولید خرما قرارداد داشت که آنها را زیر درختان نخل می‌کاشتند.<sup>۴۷</sup> مزارع ویژه حبوبات تا پس از اقدام مهاجران به این کار وجود نداشت.<sup>۴۸</sup>

مصرف جو میان مردم رتبه نخست را داشت.<sup>۴۹</sup> به نظر می‌رسد گندم به اندازه نیاز مردم تولید نمی‌شد، به همین سبب از «بلقاء» به مدینه گندم می‌آوردند.<sup>۵۰</sup>

مهاجران در گسترش کشت گندم نقش داشتند، ذکر شده است که طلحة بن عبیدالله تمیمی، نخستین کسی بود که در وادی قنات در شمال مدینه گندم کاشت.<sup>۵۱</sup> با این حال محصول گندم به اندازه نیاز نبود و برای جبران کمبود آن به وارد کردن آن از خارج توجه شد. عبدالرحمان بن عوف هفتصد بار شتر می‌آورد که گندم، آرد و غذای مردم بود.<sup>۵۲</sup>

از سوی دیگر، در مدینه برخی میوه‌ها کشت می‌شد و دوبار در سال از بستان‌های آن میوه برداشت می‌شد.<sup>۵۳</sup> مشهورترین میوه‌ها انگور و انواع مختلف آن از قبیل «مراودی» است که مرغوب‌ترین و شیرین‌ترین نوع انگور بود،<sup>۵۴</sup> که در تاکستان‌های قباء، عالیه، جفاف و دیگر بستان‌های مدینه به عمل می‌آمد.<sup>۵۵</sup> حکایت شده است که سعد بن ابی‌وقاص در منطقه عقیق محصول انگور خود را به هزار دینار فروخت.<sup>۵۶</sup> افزون بر آن انگور، گلابی و خربزه نیز کشت می‌شد.<sup>۵۷</sup>

همچنین سبزیجات و حبوباتی مانند خیار و دباء، که نوعی کدو بود، پیاز، سیر<sup>۵۸</sup> و هویج<sup>۵۹</sup> را می‌کاشتند.

از عواملی که در بهبودی زراعت و پیشرفت زیاد آن در مدینه نقش داشت، وجود تعداد زیاد مهاجران بود که به زراعت می‌پرداختند و از زمین‌های کشاورزی به شکل گسترده بهره‌برداری می‌کردند. آنها وادی‌های اطراف را آباد کردند، مانند وادی بطحان که طعم و رنگ آب آن تغییر کرده بود.<sup>۶۰</sup> همچنین اراضی غابه در شمال غربی مدینه را آباد کردند که دارای درختان بسیار و درهم پیچیده از جمله درختان گز و شورگز بود. آنها بیشتر این درختان را قطع کردند و به جای آن نهالهای نخل را کاشتند.<sup>۶۱</sup> همچنین در وادی قنات، مزارعی رابه کشت گندم اختصاص دادند و گفته می‌شود که در یکی از این مزارع گندم از بیست شتر آبکش استفاده می‌شد.<sup>۶۲</sup> این

مطلب دلالت بر وسعت آن مزارع و کثرت محصولات آنها دارد.

## تجارت

### الف) بازارهای تجاری مدینه

مردم مدینه به دلیل وضعیت و شغل کشاورزی، استقرار در یک مکان و قرار گرفتن مدینه در سر راه تجاری میان شمال و جنوب به انواع فعالیتهای تجاری مشغول بودند.<sup>۶۳</sup> از مهمترین نشانه‌های آن وجود چندین بازار تجاری بود که به شاخه و شعبه‌های متعدد تقسیم شده بودند.<sup>۶۴</sup> از جمله بازارهای پیش از هجرت، بازار «حُبَاشَه» از آن قبیله بنی‌قینقاع بود که به خرید و فروش برده اختصاص داشت.<sup>۶۵</sup> به نظر می‌رسد که آن بخش از بازار بنی‌قینقاع که در جسر وادی بطحان واقع بود<sup>۶۶</sup> بازار بزرگی بود که در آن جنب و جوش زیاد و صدای خرید و فروش بلند بود.<sup>۶۷</sup> مهم‌ترین چیزهایی که در این بازار فروخته شد عبارت بودند از زیورآلات، کمان‌ها، سرنیزه‌ها و شمشیرها.<sup>۶۸</sup> به جز آن از بازارهای مدینه در جاهلیت، بازاری در زَباله در ناحیه‌ای که یثرب نامیده می‌شد، بود<sup>۶۹</sup> و بازاری در بخش غربی مسجد قباء<sup>۷۰</sup> و بازاری در محل زندگی بنی‌الحبلی در مکانی که به آن مزاحم گفته می‌شد.<sup>۷۱</sup> این بازارها در جاهلیت و ابتدای اسلام بر پا می‌شدند، یهودیان بازاری در «بقیع غرقد» در شرق مسجد النبی داشتند<sup>۷۲</sup> بازار مسلمانان نزدیک بازار یهودیان، در محل «بقیع زبیر» بر سر راه «بقیع غرقد» قرار داشت.<sup>۷۳</sup> ظاهراً هنگامی که بازار یهودیان، نزدیک بازار مسلمانان بود، نیرومند شدن مسلمانان را دیدند و از رقابت و نزدیکی آنها در تجارت مدینه احساس خطر کردند، کعب بن اشرف یهودی به بازار مسلمانان رفت و داخل آن شد و طنابهای آن را قطع کرد. پیامبر ﷺ فرمود: هر آینه بازار را به جایی منتقل خواهیم کرد که تحمل آن برای کعب سخت‌تر از این بازار باشد و آن را به محل بازار مدینه در غرب مسجد النبی منتقل کرد. یکی<sup>۷۴</sup> از صحابه،

پیامبر ﷺ را به انتخاب این محل راهنمایی کرد<sup>۷۵</sup> و بعدها میان بازار و مسجد النبی خانه‌هایی برای صحابه ساخته شد.<sup>۷۶</sup>

انتخاب موفق مکان بازار از جانب مسلمانان بر تجربه تجاری زیاد آنها و درک آنان از امور خرید و فروش دلالت دارد. زیرا که این بازار در محلی بود که از سمت شام و یا از سمت یمن و مکه و دیگر قبایل مجاور به عنوان دروازه اصلی شهر محسوب می‌شد. بدون شک تاجران و هیاتهای مختلف هنگام رسیدن به مدینه، همراه کاروان‌های خود که حامل بار بودند برای دور زدن خانه‌ها یا عبور از میان آنها جهت ورود به بازار یهود در داخل شهر دچار مشکل می‌شدند. بازار جدید مدینه پس از هجرت میدان وسیعی بود که ساختمان و سایبانی نداشت، سوار در آن میدان پیاده می‌شد و مرکب خود را در جایی قرار می‌داد. سپس در بازار می‌گشت، در عین حال مرکب خود را می‌دید و چیزی از دید او پنهان نمی‌ماند.<sup>۷۷</sup> طول بازار بیشتر از عرض آن بود و در منطقه معروفی که امروز «مناحة» نامیده می‌شود قرار داشت. این منطقه از مرز شمالی به مصلی العید که در مکان مسجد غمامه امروزی است تا منطقه جرار سعد در محله بنی‌ساعده نزدیک ثنية الوداع در شمال مدینه امتداد داشت. در آغاز محل بازار در جرار سعد، مقبره‌های قدیمی بنی‌ساعده بودند که آن را به پیامبر ﷺ بخشیدند و ایشان آن را به بازار اختصاص داد.<sup>۷۸</sup>

این بازار انواع کالاها از قبیل خرما،<sup>۷۹</sup> گندم،<sup>۸۰</sup> روغن، کشک،<sup>۸۱</sup> و دیگر غذاها<sup>۸۲</sup> را داشت. همچنین پوست‌های دباغی شده<sup>۸۳</sup> و مواد دباغی مانند گیاهان دباغی<sup>۸۴</sup> «بَز» که نوعی پوشش و جامه است، به فروش می‌رسید. گفته می‌شد بز لباسی است که در خانه تولید می‌شد.<sup>۸۵</sup> بزازه‌ها که فروشندگان لباس بودند مکان مشخصی در بازار داشتند.<sup>۸۶</sup> گفته می‌شود که عثمان بن عفان و طلحة بن عبیدالله بزاز بودند و شغلی جز بزازی نداشتند.<sup>۸۷</sup> همچنین در بازار تمام کالاهای مدینه از جمله تیر، نیزه، شمشیر، زیور آلات<sup>۸۸</sup> و انواع چهار پایان<sup>۸۹</sup> عرضه می‌شد.

اسبها نیز دارای قسمت مخصوصی در بازار بودند که به «بقیع الخیل»<sup>۹۰</sup> مشهور بود همچنین برای شترها<sup>۹۱</sup> و گاوها و گوسفندها نیز قسمت خاصی بود.<sup>۹۲</sup>

افزون بر آن در بازار مدینه تمام کالاهایی که از خارج وارد می‌شد، از قبیل گندم،<sup>۹۳</sup> روغن زیتون،<sup>۹۴</sup> عسل،<sup>۹۵</sup> اسب و سلاح<sup>۹۶</sup> و برخی وسایل غیر ضروری و تجملی مانند ظروف نقره فروخته می‌شد.<sup>۹۷</sup>

کار بازار در زمان پیامبر ﷺ، نظم و ترتیب یافت و بزرگان توجه بسیاری به امر بازار داشتند.<sup>۹۸</sup> پیامبر ﷺ خود شخصاً با تعدادی از یارانش به بررسی اوضاع بازار، مراقبت از امور آن و مسائل جاری در آن می‌پرداختند.<sup>۹۹</sup> ذکر شده که پیامبر ﷺ از کنار مردی عبور کرد که غذایی می‌فروخت، مرد فروشنده چیز تقلبی را وارد غذا نمود و پیامبر ﷺ فرمود: کسی که در کار خود تقلب کند، از ما نیست.<sup>۱۰۰</sup> این مطلب دلالت بر آن دارد که در زمان پیامبر ﷺ بازار مدینه، بر خلاف بازار مکه<sup>۱۰۱</sup> که پیامبر ﷺ عاملی بر آن گماشته بود، دارای متولی نبود و پیامبر ﷺ خود با صحابه به مراقبت از بازار می‌پرداخت که اهداف مورد نظر را برآورده می‌کرد. از جمله امور بازار، مراقبت از قیمتها و مشخص نمودن قیمت تا حدی بود که مصلحت عمومی اقتضا می‌کرد.<sup>۱۰۲</sup> احتکار کالاها و غذاهایی که به بازار آورده می‌شد، ممنوع بود.<sup>۱۰۳</sup> قوانینی وضع شده بود که هیچ زبانی به فروشنده و مشتری نرسد. از مواردی که منع شده بود فروش محصولات نارس بود مگر اینکه میوه‌ها کاملاً رسیده باشند.<sup>۱۰۴</sup> اگر کسی درخت نخل را می‌فروخت، میوه از آن فروشنده بود، مگر آنکه با خریدار شرط کرده باشد.<sup>۱۰۵</sup> فروش انواع میوه‌ها مانند هندوانه، خربزه و همچنین صیفی جات مانند خیار، هویج تا زمانی که رسیده و خوب نبودند، ممنوع بود.<sup>۱۰۶</sup> فروش اجناس بصورت درهم ممنوع بود.<sup>۱۰۷</sup> سمسار یا دلالی در بازار بود که عقد معامله میان مشتری و فروشنده را با دریافت مزدی بر عهده می‌گرفت.<sup>۱۰۸</sup> کار تنظیم خرید و فروش پیش از دوره پیامبر ﷺ در بازارهای مدینه انجام نمی‌شد و

ناظری وجود نداشت که مانع کار تاجرانی شوند که در پیمانها تقلب می‌کردند و مردم را می‌فریفتند.<sup>۱۱۹</sup> با ظهور اسلام این وضعیت تغییر کرد، زیرا آیاتی به ویژه در زمینه توجه به درستی اندازه پیمانها و اوزان نازل شد.<sup>۱۱۰</sup> تاجران مدینه هنگام آمدن پیامبر ﷺ به این شهر از لحاظ توجه به پیمانها و وزن بدترین مردم بودند که خداوند آیه «ویل للمطففین» را در مورد آنان نازل کرد و آنها پیمانهای خود را اصلاح کردند.<sup>۱۱۱</sup> مردم مدینه به کار معامله سکه و صرافی نیز می‌پرداختند و آن را نوعی تجارت می‌دانستند.<sup>۱۱۲</sup> در زمان پیامبر ﷺ معامله سکه دارای نظم شد و حکم خداوند در مورد معامله روشن شد.<sup>۱۱۳</sup> ربا در معامله سکه از برجسته‌ترین کارهایی بود که به آن اقدام می‌کردند.<sup>۱۱۴</sup> تا این که خداوند آن را حرام نمود.<sup>۱۱۵</sup> کار صرافی بر پایه فروش طلا یا نقره بصورت پایاپای بود.<sup>۱۱۶</sup> گاه فروش به صورت نسیه و یا تاخیر بود، اما چندان رواج نداشت.<sup>۱۱۷</sup> اسلام بهره زنان را از آن چه کسب می‌نمودند، تصدیق نمود.<sup>۱۱۸</sup> از آن جمله زنان عطر فروش بودند که برخی از آنان برای فروش عطر به زنان به در خانه‌ها می‌رفتند.<sup>۱۱۹</sup> قبایل مجاور مدینه نقش مهمی در شکوفایی و رونق تجارت بازارهای مدینه داشتند. گروه‌هایی از قبایل مذکور به بازار مدینه می‌آمدند که انواع کالاها را برای خرید و فروش در طول یکسال به همراه داشتند. مهم‌ترین<sup>۱۲۰</sup> چیزهایی که آنان در بازار عرضه می‌کردند، شتر<sup>۱۲۱</sup> و گوسفند بود.<sup>۱۲۲</sup> ذکر شده بنی سلیم اسب، شتر، گوسفند و روغن به بازار می‌آوردند<sup>۱۲۳</sup> و شتر را به دینار می‌فروختند.<sup>۱۲۴</sup> پیامبر ﷺ از مردی از بنی فزاره اسبی را به ده ورق نقره خرید.<sup>۱۲۵</sup> از چیزهایی که قبایل به بازار مدینه می‌آوردند، شراب بود. البته پیش از آن که حرام اعلام شود،<sup>۱۲۶</sup> و گوشت<sup>۱۲۷</sup> که بیشتر اوقات حیوانات شکار شده بود که مردم بادیه به بازار می‌آوردند.<sup>۱۲۸</sup> آنها برده‌ها را به بازار آورده<sup>۱۲۹</sup> و به عادت اعراب جاهلی<sup>۱۳۰</sup> با صدای بلند آنها را به فروش می‌گذاشتند.<sup>۱۳۱</sup> مهم‌ترین چیزهایی که این قبایل از مدینه می‌خریدند، خرما، گندم و برخی البسه بود.<sup>۱۳۲</sup>

### ب) مبادلات تجاری میان مدینه و خارج

دور از ذهن است که فعالیت تجاری مدینه تنها محدود به تجارت داخل بازارها باشد و مردم شهر روابط تجاری خارجی نداشته باشند.<sup>۱۳۳</sup> بویژه آن که مدینه در کنار راه کاروان‌هایی واقع شده بود که بهترین عطریات را میان یمن و شام حمل می‌کردند.<sup>۱۳۴</sup> از این رو برخی از اهالی شهر در این امر سهیم بودند، راه کاروان‌ها از یک سو به ایران و از سوی دیگر به شام از مدینه می‌گذشت.<sup>۱۳۵</sup> ذکر شده که هنگامی که سلمان فارسی نزد پیامبر ﷺ آمد تا اسلام بیاورد، پیامبر ﷺ سخن او را متوجه نمی‌شد و خواست که آن را برایش ترجمه کنند و تاجری از یهودیان آمد که هم فارسی و هم عربی می‌دانست و سخن سلمان را به عربی ترجمه کرد. البته او سخن سلمان را که در مورد ستایش پیامبر ﷺ و نکوهش بود یهودیان تحریف کرد.<sup>۱۳۶</sup> از این مطلب وجود سفرهای تجاری از مدینه به ایران برمی‌آید که برخی تجار یثربی به آن اقدام می‌کردند و ناچار باید زبان فارسی را می‌آموختند که البته تعداد آنها بین مردم کم بود. همچنین می‌توان شرکت مردم مدینه در بازارهای عربی عکاظ، ذی‌المجاز و مجنة را در چارچوب سفرهای خارجی برای تجارت به حساب آورد که جایگاهی مانند سایر عربها در زمان جاهلیت داشتند.<sup>۱۳۷</sup>

ذکر شده که ابامعلق انصاری پس از هجرت تاجری بود که با سرمایه خود و دیگران به تجارت می‌پرداخت و در مناطق مختلف مسافرت می‌کرد.<sup>۱۳۸</sup> همچنین از بزرگترین یاران پیامبر ﷺ کسانی بودند که حضور در کنار پیامبر ﷺ آنان را از طلب رزق و روزی و فضل خداوند و پرداختن به کار تجارت خارجی بازداشت. کسانی چون ابوبکر یک سال پیش از وفات پیامبر ﷺ با کاروان تجاری برای تجارت همراه نعیمان و سوییط بن حرمله به بصری رفت.<sup>۱۳۹</sup>

تاجران مکه نیز برای خرید و فروش<sup>۱۴۰</sup> و یا خرید خرما<sup>۱۴۱</sup> به مدینه می‌آمدند. همچنین

تاجران شام نیز به مدینه می‌آمدند و<sup>۱۴۲</sup> با خود روغن زیتون، گندم، جو، انجیر، پارچه و اجناس شامی<sup>۱۴۳</sup> مانند آرد، روغن، عسل می‌آوردند.<sup>۱۴۴</sup> تاجران نبطی نیز به مدینه می‌آمدند.<sup>۱۴۵</sup> تجارت آنها بیشتر در حد گندم و روغن بود.<sup>۱۴۶</sup>

گفته شده است یکی از تاجران ایرانی ذکر پیامبر ﷺ و خروج او را در مدینه شنید و برای تجارت با پیامبر ﷺ راهی شد و هنگامی که به مدینه رسید اسلام آورد.<sup>۱۴۷</sup> این مطلب بیانگر این است که تاجران ایرانی، مدینه را می‌شناختند و از زمانهای قدیم با مدینه روابط تجاری داشتند.

از مهمترین کالاهاى خارجی که به مدینه وارد می‌شد، انواع لباس همچون لباسهای مخمل و کرک‌دار و دستار بود که از عدن، یمن می‌آمد،<sup>۱۴۸</sup> گلیم از شام و<sup>۱۴۹</sup> عطر از یمن وارد می‌شد.<sup>۱۵۰</sup>

پس از هجرت رونق تجارت مدینه بیشتر شد، زیرا بیشتر مهاجران تجارت خود را به مدینه انتقال دادند و اقدام به سفرهای تجاری بین مدینه و شام و بصری می‌کردند.<sup>۱۵۱</sup> آنها از شام به مدینه، فانوس، روغن، ریسمان<sup>۱۵۲</sup> و ظروف نقره وارد می‌کردند.<sup>۱۵۳</sup> همچنین عطر را از هند از طریق «دارین» که شکافی در خلیج فارس است و - منطقه‌ای که امروز به بحرین مشهور است - وارد می‌کردند. در دارین بازاری بود که انواع عطر از هند وارد آن جا می‌شد.<sup>۱۵۴</sup> از این رو، عطار یا فروشنده عطر منسوب دارین مشهور را «داری» می‌گفتند.<sup>۱۵۵</sup> کاروان آنها به دلیل کثرت نفرت از سایر کاروان‌ها متمایز بود، به طوری که گاه تعداد افراد یک کاروان به چهار صد و پنجاه نفر می‌رسید.<sup>۱۵۶</sup> این مساله به زیادی حجم تجارت خارجی مدینه پس از هجرت دلالت دارد. ذکر شده است که عبدالرحمان بن عوف پس از مهاجرت به مدینه گفت: بازار را به من نشان دهید<sup>۱۵۷</sup> و به تجارت پرداخت و ثروتمند شد تا آنجا که هفتصد بار شتر که حامل گندم، آرد و غذا بودند، نزد او می‌آمد.<sup>۱۵۸</sup> مدینه پس از این شکوفایی بزرگ در تجارت «سوق العرب»

خوانده می‌شد و از نواحی دور به آنجا کالا وارد می‌شد.<sup>۱۵۹</sup>

از روابط تجاری خارجی مدینه در زمان پیامبر ﷺ رابطه با نجد بود.<sup>۱۶۰</sup> ذکر شده که پیامبر، سعد بن زید انصاری را با اسیرانی از بنی قریظه به نجد فرستاد و با پول آنها از نجد اسب و سلاح خرید.<sup>۱۶۱</sup> از یمامه خرما به مدینه می‌آمد،<sup>۱۶۲</sup> همچنین از خیبر نیز خرما می‌آوردند.<sup>۱۶۳</sup> با وجود این که مدینه از ساحل دریا دور بود، اما دریا نقش مهمی در رونق تجارت خارجی این شهر داشت. نزدیکترین بندر به مدینه در ساحل دریای سرخ «بندر الجار» است که برای نگرانداختن کشتی‌ها مناسب است.<sup>۱۶۴</sup> این بندر در سه مرحله‌ای<sup>۱۶۵</sup> ساحل دریا قرار دارد. این بندر امروز تنها محل ورود به دریاست.<sup>۱۶۶</sup> کشتی‌ها از سرزمین حبشه، مصر، عدن، چین و هند به سوی بندر الجار حرکت می‌کردند.<sup>۱۶۷</sup> از طریق الجار سایر یاران پیامبر از سرزمین حبشه به مدینه آمدند که کشتی در ساحل آن جا لنگر انداخت.<sup>۱۶۸</sup> ساحل الجار امروزه به ساحل «بول» معروف است.<sup>۱۶۹</sup> الجار بعنوان دهانه‌ای بزرگ برای ورود به مدینه نقش مهمی ایفا کرده است. به طوری که از طریق آن مواد غذایی سرزمین‌های اسلامی به مدینه وارد می‌شد. همین وضع در دوره عمر بن خطاب نیز ادامه داشته است.<sup>۱۷۰</sup>

#### ج) پایه‌های روابط تجاری

۱. پول: در معاملات تجاری مردم مدینه پیش و پس از اسلام به هنگام خرید و فروش از درهم و دینار از جنس نقره و طلا استفاده می‌شد.<sup>۱۷۱</sup> در این باره ذکر شده است، هنگامی که مهاجران به مدینه می‌آمدند، آب نداشتند و مردی از قبیله بنی غفار چشمه‌ای داشت که به آن رومه گفته می‌شد که هر پیمانه آب آن را یک مد می‌فروخت و پیامبر ﷺ به او فرمود: به گواری آن چشمه‌ای در بهشت است. آن مرد گفت: ای پیامبر ﷺ من و خانواده‌ام چیزی جز آن نداریم. این گفته به عثمان رسید که آن را به ۳۵ هزار درهم خرید.<sup>۱۷۲</sup> همچنین ذکر شده که ابارحیمه پیامبر ﷺ را حجامت کرد و پیامبر درهمی به او داد.<sup>۱۷۳</sup>

از نمونه‌های معامله مردم مدینه با جنس نقره ذکر شده که پیامبر ﷺ به بلال دستور داد که وفد بنی‌مصر را تجهیز کند. آنها سیزده نفر بودند که در سال ۹ هجری به مدینه آمدند و بلال با ده ورق نقره به آنان داد. به رئیس آنان که حارث بن عوف بود، دوازده اوقیه داد.<sup>۱۷۴</sup> همچنین ذکر شده که پیامبر ﷺ شتری را از یکی از صحابه به قیمت یک اوقیه خریداری کرد.<sup>۱۷۵</sup>

بجاست که به انواع سکه‌هایی که مردم با آنها در زمان پیامبر ﷺ معامله می‌کردند، اشاره شود. این سکه‌ها چندان متنوع نبودند یا سکه‌هایی که مردم در صدر اسلام و یا عصر اموی با آن معامله می‌کردند، چندان تفاوتی با هم نداشتند. ذکر شده که درهم در عصر پیامبر ﷺ دو نوع بود: سیاه کامل که وزن آن ۸ دانق بود و «طبری عقیقه» که وزن درهم آن ۴ دانق بود. کار کردن با این درهم‌ها مشکل بود و تنها در پرداخت زکات از آنها استفاده می‌شد. مردم نیز به دو نوع کم و زیاد زکات می‌دادند.<sup>۱۷۶</sup> اختلاف در نوع درهم‌ها در مدینه زمان پیامبر ﷺ خارج از اراده مردم بود و به ورود آن درهم‌ها از شهرهای ایران بستگی داشت که دارای وزن‌های مختلف کم و زیاد بودند.<sup>۱۷۷</sup>

افزون بر معامله با سکه، به هنگام خرید و فروش از روش معامله کالا با کالا نیز بهره می‌گرفتند.<sup>۱۷۸</sup> مثلاً کالاهایی مانند گندم، جو و انواع میوه و مشابه آنها را باهم معاوضه می‌کردند و یا گاه مقدار مشخصی خرما به کسی که کار انجام داده بود، می‌پرداختند.<sup>۱۷۹</sup>

همچنان که اشاره شد، درهم و دینار در دوره جاهلیت و یا پس از اسلام چندان در معامله رواج نداشت،<sup>۱۸۰</sup> بلکه مجموعه‌ای از سکه‌های ایرانی و رومی متداول بود. پیامبر ﷺ به کار بردن سکه‌های بیزانسی و ایرانی را که دارای تصویر بودند، پذیرفت. خلفای پس از ایشان نیز در دوره راشد و اموی استعمال این سکه‌ها را پذیرفتند تا اینکه در حکومت مروان در سال ۷۷ هـ استفاده از آن به پایان رسید.<sup>۱۸۱</sup>

دینار بیزانسی یا رومی عبارت از قطعه دایره‌ای شکل از جنس طلا بود که مصور به چهره یکی از امپراطوران بیزانس بود که در عصر ضرب آن سکه می‌زیست.<sup>۱۸۲</sup> در صدر اسلام دینارهای هرقلی معروف بودند که چهره هرقل به تنهایی و یا به همراه فرزندانش - هرقلیوناس و قسطنطین - در کنار او بر روی سکه دیده می‌شد که هر کدام صلیبی بلند در دست داشتند.<sup>۱۸۳</sup> نام «هرقلی» را عربها بر این سکه‌ها داده بودند.<sup>۱۸۴</sup> طلای دینار هرقلی از بهترین طلاها بود و شکل آن بسیار زیبا بود.<sup>۱۸۵</sup>

به نظر می‌رسد، ارزش این دینارها بسیار زیاد بود. گفته شده که پیامبر ﷺ از بنی‌نجار باغی را به ده دینار طلا خرید که ابوبکر پول آن را پرداخت.<sup>۱۸۶</sup>

درهم‌های نقره‌ای در عراق و ایران ضرب می‌شد که چهره کسری بر روی آن همراه با نوشته‌های فارسی حک می‌شد.<sup>۱۸۷</sup> این درهم عبارت از قطعه‌ای دایره‌ای شکل بود.<sup>۱۸۸</sup> از مطالب فوق برمی‌آید که در زمان جاهلیت سکه‌های عربی میان اعراب رایج نبود.<sup>۱۸۹</sup> با این حال حفاری‌های باستانی وجود سکه‌های عربی حمیری ضرب شده و نقش دار را ثابت کرده‌اند.<sup>۱۹۰</sup> سکه‌های عربی به شکل محدود و بسیار اندک رواج داشت.<sup>۱۹۱</sup> همچنین ذکر شده که سکه‌های عربی دیگری از ممالک اطراف جزیره‌العرب مثل انباط و تدمر میان اعراب متداول بود که سکه‌های تدمری نقشدار بودند.<sup>۱۹۲</sup> سکه حمیر به دلیل ورود اندک به سرزمین عرب و یا اعتماد کم عرب به سکه‌هایی که میان آنها ضرب می‌شد، کمتر متداول بود.<sup>۱۹۳</sup> دلیل اصلی متداول نبودن سکه‌های عربی میان عرب ناشی از نبودن ضرابخانه در جزیره‌العرب بود.<sup>۱۹۴</sup> این مساله تا زمان عمر بن خطاب ادامه داشت تا این که در زمان او ضرابخانه‌ای جهت ضرب سکه ایجاد شد. سکه‌ها به شکل درهم‌های ایرانی ضرب می‌شد و کلمه «الحمد لله» و در برخی سکه‌ها کلمه «رسول الله» و سپس «لا اله الا الله» بر روی دیگر و تصویر پادشاه ایران ضرب می‌شد.<sup>۱۹۵</sup>

## ۲. وزن‌ها و پیمان‌ها

از وزن‌های متداول در مدینه در زمان پیامبر ﷺ مثقال بود.<sup>۱۹۶</sup> درهم و دینار نیز در وزن‌کشی بکار می‌رفتند.<sup>۱۹۷</sup> از وزن‌هایی که مردم مدینه با آن معامله می‌کردند و میان آنها رواج داشت، «اوقیه» بود که احتمالاً برابر با وزن چهل درهم بود.<sup>۱۹۸</sup> آنها با وزن «قنطار» نیز معامله می‌کردند که نزد اعراب برابر مال بسیاری بود و در عصر پیامبر ﷺ معادل هزار و دویست اوقیه بود.<sup>۱۹۹</sup> از پیمان‌های مردم مدینه مد، صاع، فرق، عرق، و وسق بودند.<sup>۲۰۰</sup>

## مشاغل و حرفه‌ها

مردم مدینه در کنار اشتغال به زراعت و تجارت، فعالیت‌های شغلی دیگری نیز داشتند که ضرورت زندگی، شیوه معیشت و آداب و رسوم آنها ایجاب می‌کرد. بدون شک، در مدینه ثروتی از چارپایان مانند گوسفند، شتر و اسب وجود نداشت. گروهی از ساکنان مدینه برای رفع نیازهای خود<sup>۲۰۱</sup> و یا منظورهای دیگر نظیر نگهداری شتران صدقه، آماده کردن اسبها برای جنگ و مانند آن چوپانی می‌کردند.<sup>۲۰۲</sup> به کسی که به این شغل می‌پرداخت، «راعی العیر» گفته می‌شد.<sup>۲۰۳</sup> «رعاة» صفتی کلی است و چوپانها مزد مشخصی را از صاحب چهار پایان می‌گرفتند.<sup>۲۰۴</sup> ظاهراً سرپرستی مرکب‌هایی که یاران پیامبر ﷺ در جنگ‌ها مورد استفاده قرار می‌دادند، بصورت نوبتی بود و بابت آن مزدی دریافت نمی‌شد.<sup>۲۰۵</sup>

باتوجه به دگرگونی امور مدینه و افزونی خروج مردان از شهر برای غزوات و اردوکشی‌ها، ضرورت وجود گروهی ویژه برای حفاظت از شهر احساس می‌شد. این گروه به نام «حرس المدینه» (نگهبان مدینه) خوانده می‌شدند. آنان اغلب از جوانانی بودند که به سن ۱۵ سالگی رسیده بودند.<sup>۲۰۶</sup> ضرورت امنیت در جنگها وجود مردانی را برای نگهبانی از شتران می‌طلبید که کار آنها حفاظت و مراقبت از مرکب‌ها در میدان جنگ بود.<sup>۲۰۷</sup> هر شب چند مرد به نوبت در

زمان صلح و آرامش<sup>۲۰۸</sup> و یا در زمان جنگ<sup>۲۰۹</sup> مقابل در خانه پیامبر ﷺ نگرهبانی می‌دادند که به «حرسی»<sup>۲۱۰</sup> یا «حارس النبی» ملقب بودند.<sup>۲۱۱</sup>

ذکر شده که در مدینه مردانی بودند که آگاهی کاملی از راهها و طبیعت نواحی مختلف پیرامون مدینه و یا کل جزیره العرب داشتند و از آنها به عنوان راهنمای آگاه و راه‌بلد برای شناخت بهترین راهها، مناطق و هوای خوب کمک گرفته می‌شد.<sup>۲۱۲</sup>

تنها تعداد کمی از صحابه به شغل کتابت مشغول بودند، زیرا افراد کمی می‌توانستند بنویسند، اغلب این نویسندگان از مهاجرانی بودند که کتابت را در زمان جاهلیت آموخته بودند و در زمان اسلام به آن اقدام می‌کردند.<sup>۲۱۳</sup> این بدان معنی نیست که هیچ نویسنده‌ای در میان انصار وجود نداشت. عبدالله بن رواحه و ابی بن کعب<sup>۲۱۴</sup> و تعدادی دیگر نوشتن می‌دانستند و از کاتبان پیامبر ﷺ بودند. پیامبر ﷺ گروهی کاتب داشت که مهمترین آنها کاتبان وحی بودند. این نویسندگان در کنار کتابت وحی، بدهکاری‌ها، پیمان‌ها و معاملات مردم را می‌نوشتند.<sup>۲۱۵</sup> آنها معمولاً بر روی شاخه‌های صاف درخت خرما، پوست و استخوان می‌نوشتند.<sup>۲۱۶</sup>

از مشاغل و حرف شناخته شده در عصر پیامبر ﷺ، شغل مستوفی یا مالیات‌گیری بود. مستوفی فردی بود که رهبر جامعه او را می‌فرستاد و او از کارگزاران اموالی را می‌گرفت و پس از خالص کردن، آن را نزد پیامبر ﷺ می‌آورد.<sup>۲۱۷</sup> همچنین شغل دیگری به نام خزانه داری وجود داشت، خزانه دار همان «صاحب بیت المال» بود<sup>۲۱۸</sup> و گروهی نیز «خارص» بودند که خرمایی را که بر درخت نخل بود، تخمین می‌زدند.<sup>۲۱۹</sup>

از شغل‌های مربوط به مسجد، به جز امام جماعت، شغل مؤذن بود. از مؤذنان مشهور زمان پیامبر ﷺ بلال بن رباح، ابن ام مکتوم - که مردی کور بود - و سعد القرظ - مولای انصار - بودند که در مسجد قباء اذان می‌گفتند.<sup>۲۲۰</sup>

در مدینه عصر پیامبر ﷺ، علم طب نیز مورد اهتمام مردم بود. گروه زیادی به شناخت

امور طبی علاقمند بودند و در فهم آن و آشنایی به رموز این علم مجاهدت می‌ورزیدند.<sup>۲۲۱</sup> از کسانی که به این شغل می‌پرداختند، حارث بن کلدۀ ثقفی بود.<sup>۲۲۲</sup> او علم طب را در ایران و یمن فراگرفته و در آنجا به طور عملی آموزش دیده بود و داروها را می‌شناخت.<sup>۲۲۳</sup> صحابه به هنگام بیماری نزد او می‌رفتند و او را «طیب العرب» می‌نامیدند.<sup>۲۲۴</sup> ذکر شده که «اسماء بنت عمیس» نیز طبابت می‌کرد و برای مردم دارو تجویز می‌کرد.<sup>۲۲۵</sup> او علم پزشکی را در حبشه آموخته بود.<sup>۲۲۶</sup> برخی از زنان صحابه به کار پرستاری مشغول بودند. ذکر شده که رفیده زنی بود که اسلام آورد و خیمه‌ای در مسجد پیامبر ﷺ داشت که مجروحان را مداوا می‌نمود. او خود را وقف خدمت به مسلمانان نیازمند کرده بود.<sup>۲۲۷</sup>

در عصر پیامبر ﷺ شغل‌هایی در مدینه وجود داشتند که از منزلت و مرتبه پایین تری برخوردار بودند، مانند حجامت<sup>۲۲۸</sup> و آرایشگری که آرایشگر بیشتر اوقات حجامت نیز می‌کرد،<sup>۲۲۹</sup> قصابی<sup>۲۳۰</sup> که قصاب در اکثر مواقع لحام خوانده می‌شد،<sup>۲۳۱</sup> لحام صیغه مبالغه به معنای فروشنده گوشت است.<sup>۲۳۲</sup> آنها گوشت را در بازار می‌فروختند.<sup>۲۳۳</sup> یکی از مشاغل نانوايي بود<sup>۲۳۴</sup> ذکر شده که پیامبر ﷺ از کنار یکی از نانویان عبور می‌کرد، به او فرمود: مرحبا بر تو و برنان نازک.<sup>۲۳۵</sup> گروهی به مشاغلی مانند آشپزی،<sup>۲۳۶</sup> خیاطی،<sup>۲۳۷</sup> گورکنی می‌پرداختند<sup>۲۳۸</sup> و به حفر کنندگان قبر، نباش می‌گفتند.<sup>۲۳۹</sup> گروهی نیز سقا بودند که آب را بر پشت خود<sup>۲۴۰</sup> و یا با شتر حمل می‌کردند<sup>۲۴۱</sup> آنان گاه آب را با دلو از چاه بیرون می‌کشیدند و برای هر دلو خرمایی دریافت می‌کردند.<sup>۲۴۲</sup>

برخی از زنان دارای فعالیت‌هایی بودند که با رسوم جامعه، طبیعت و سرشت زن و استعداد آنها هماهنگی داشت از جمله این شغلها آرایشگری، مامایی و دایگی کودکان بود.<sup>۲۴۳</sup> گفته شده زنی سیاه پوست یا زنی جوان از کسانی بود که از مسجد النبی خس و خاشاک، چوب‌ها و پلیدیها را می‌زدود. البته در روایات مربوط به آن اختلاف است.<sup>۲۴۴</sup>

به طور کلی، فعالیت‌های شغلی و صنعتی به جد در مدینه دنبال می‌شد و مردم شغل خود

را جهت برطرف کردن نیازهای خود و دیگران به انجام می‌رساندند. بیشتر صنایع متکی بر محصولات نخل بود، مانند سبذبافی، حصیربافی، خواص یا فروشندگی برگ خرما.<sup>۲۴۵</sup> به همین دلیل صاحب این شغلها «خواص» نامیده می‌شد.<sup>۲۴۶</sup> افزون بر آن از پشم و پوست درخت خرما ریسمان می‌بافتند.<sup>۲۴۷</sup> صنعت‌هایی نیز بر پایه فلزات و ذوب سنگها استوار بود. آنها از سنگها و فلزات ذوب شده در ساخت زیورآلات و اسلحه‌هایی همچون کمان، سرنیزه، شمشیر و مانند آن استفاده می‌کردند.<sup>۲۴۸</sup> در صنعت زرگری برای اجزایی از بدن مانند بینی زیورآلاتی از نقره یا طلا ساخته می‌شد.<sup>۲۴۹</sup> زرگری در جامعه مدینه از احترام چندانی برخوردار نبود، زیرا زرگرها به دروغ و فساد در کار خود می‌پرداختند. غالباً مردمی که دارای جایگاه والایی نبودند و از اراذل محسوب می‌شدند، از قبیل یهودیان به زرگری می‌پرداختند.<sup>۲۵۰</sup> اما شغل آهنگری دارای اعتبار و ارزش بود و پیامبر ﷺ مانع فرستادن فرزندش ابراهیم نزد دایه‌ای به نام ام‌سیف برای شیر خوردن نشد. ام‌سیف همسر آهنگری از انصار به نام ابوسیف در مدینه بود<sup>۲۵۱</sup> که در خانه خود کار می‌کرد.<sup>۲۵۲</sup> بیشتر کسانی که به آهنگری می‌پرداختند، از بردگان و موالی بودند<sup>۲۵۳</sup> که شمشیر ساخته و آن را صیقل می‌دادند.<sup>۲۵۴</sup> همچنین اسلحه و ابزار کشاورزی مانند تبر و وسایل شخم‌زنی را می‌ساختند.<sup>۲۵۵</sup> تیرهایی که در یثرب ساخته می‌شد، به دلیل ساخت خوب شهره بود.<sup>۲۵۶</sup> صنعت بافندگی به صورت محدود و کوچک در مدینه وجود داشت. برخی از زنان در خانه‌های خود بافندگی می‌کردند.<sup>۲۵۷</sup> ذکر شده که در مدینه بافت پارچه متداول نبود و پارچه‌ها و لباسها از یمن، شام و سایر مناطق بصورت بافته شده به مدینه می‌آوردند که مردم آنها را می‌خریدند و می‌پوشیدند.<sup>۲۵۸</sup>

از شغل‌های معروف در مدینه نجاری بود.<sup>۲۵۹</sup> آنها صندلی‌هایی از چوب که پایه‌هایی آهنی داشت، می‌ساختند.<sup>۲۶۰</sup> دباغی<sup>۲۶۱</sup> و بنایی<sup>۲۶۲</sup> نیز از جمله مشاغل بودند. بنایی بر پایه استفاده از خاک، گل و آجر و آمیختن آنها استوار بود.<sup>۲۶۳</sup> افزون بر آن، به مهارت در نقشه‌کشی، شناخت

اصول صحیح پی‌ریزی درست برای پایه‌های ساختمان و چیدن آجرها نیاز بود.<sup>۲۶۴</sup> از مطالب فوق برمی‌آید که مدینه دارای فعالیت‌های بسیاری در زمینه‌های صنعتی و غیرصنعتی در دوره زمانی پیش از اسلام و پس از آن بود. همه ساکنان از بزرگان گرفته تا موالی و بردگان برای انجام کارها با وجود همه سختی‌ها و یا مشغله‌های زندگی، و امور نظامی با همدیگر می‌کوشیدند که ضرورت حفظ امنیت و یافتن بهترین راه برای ادامه زندگی بهتر، آن را ایجاب می‌نمود. پس از هجرت، اهتمام به گسترش اسلام و مسائل مرتبط با آن از قبیل علوم، مبادی، ارزشها و رسوم عالی و والای اسلام نیز از وظایف مردم شد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله ترجمه بخشی از (کتاب *مجتمع المدنی فی عهد الرسول*، تألیف عبدالله عبدالعزيز بن ادريس، الرياض، جامعة الملك سعود، ۱۹۹۲) است.
2. Brita, Ency. Vol. 15. P. 206.
3. Brita, Ency. Loc. cit.
۴. ابن حجر عسقلانی، *کتاب الاصابة* (القاهره، چاپ سعادہ، ۱۳۲۸ هـ) ج ۲، ص ۳۱؛ محمد ابوبکر مقدسی، *احسن التقاسیم*، تحقیق. م. دی غوج، (لیدن، ۱۹۰۶)، ص ۸۰؛ محمد بن احمد مطری، *التعریف*، تحقیق محمد عبدالحسین الخیال (بالمدینه منوره، منشورات اسعد درابزونی، ۱۳۷۲ هـ) ص ۵۶ - ۶۲.
- Brita, ency. op.cit, P. 2.6.
۵. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، *تاریخ یعقوبی* (بیروت، بی‌نا، ۱۹۶۰)؛ مطری، پیشین، ص ۶۳.
۶. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، (بیروت، بی‌نا، ۱۹۵۷ م) ج ۵، ص ۸۲ - ۸۶؛ محمد الحسینی کتانی، *التراتیب الاداریه* (بیروت، بی‌نا، بی‌تا) ج ۲، ص ۴۳ - ۴۴؛ احمد ابراهیم شریف، *مکه و المدینه* (القاهره، ۱۹۶۵ م) ص ۳۵۶.
۷. محمد ابن اسحاق، *سیره النبی*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید (القاهره، بی‌نا، ۱۳۸۲ هـ) ج ۲، ص ۳۶۱ - ۳۶۳؛ محمد بن جریر طبری، *جامع البیان* (القاهره، بی‌نا، ۱۳۷۳ هـ) ج ۲، ص ۵۹۳؛ مالک بن انس، *الموطأ*، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی (القاهره، بی‌نا، ۱۳۷۰ هـ) ج ۲، ص ۵۹۲.
۸. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، پیشین، ص ۳۸.
۹. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۳، ص ۶۰۶؛ محمد الحسین کتانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۱.

- و ج ۲، ص ۴۷ (ر.ک: محمد بن احمد مطری، پیشین، ص ۵۸؛ علی بن محمد خزاعی، **الدلالات السمعیة**، مرکز احیاء نسخ خطی، دانشکده دول العربیة، شماره ۱۸۵۳، ص ۱۵۷.
۱۰. ر.ک: محمد بن جریر طبری، **تاریخ طبری**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۶ م) ج ۲، ص ۳۹۷؛ علی بن عبدالله سمهودی، **وفاء الوفاء**، تحقیق محیی الدین عبدالحمید (القاهرة، بی نا، ۱۳۷۴ هـ) ج ۱، ص ۳۳۲ - ۳۳۴.
۱۱. مطری، پیشین.
۱۲. **مسلم، الصحيح**، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی (قاهرة، بی نا، ۱۳۷۴)، ج ۱، ص ۵۹ - ۶۰.
۱۳. مالک بن انس، پیشین، ص ۶۲۱ - ۶۲۲؛ عسقلانی، پیشین.
۱۴. محمد بن جریر طبری، **جامع البیان**، پیشین، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.
۱۵. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۱، ابن سیده علی بن اسماعیل - المحکم و المحيط الاعظم فی اللغة، (قاهرة، بی نا، ۱۹۷۲) ج ۳، ص ۱.
۱۶. مالک بن انس، پیشین، ص ۵۹۲.
۱۷. عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۹۶.
۱۸. مسلم، پیشین، ص ۵۶؛ عسقلانی، پیشین، ص ۹۴، کتانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷.
۱۹. کتانی، پیشین، ص ۴۶.
۲۰. مالک بن انس، پیشین، ص ۷۴۳.
۲۱. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۵.
۲۲. بلاذری، **فتوح البلدان**، تحقیق صلاح الدین منجد (قاهرة، نشر منجد، ۱۹۵۷) ج ۱، ص ۲۲.
۲۳. عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۵.
۲۴. همان، ج ۴، ص ۲۲۴.
۲۵. محمد بن ابوبکر مقدسی، پیشین.
۲۶. عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۴.
۲۷. همان، ص ۱۰۸.
۲۸. مالک بن انس، پیشین، ص ۷۴۴؛ بلاذری، پیشین، ص ۹؛ عسقلانی، پیشین، ج ۴،

ص ۸۷.

۲۹. بلاذری، پیشین، ص ۱۰، ر.ک: ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری، *اساس البلاغه*، (بیروت، دارصادر، ۱۳۵۸ هـ) ص ۸۲۸؛ لويس معلوف، *المنجد* (بیروت، انتشارات کاتولیکیه، ۱۹۶۰) ص ۵۱۸ محمود بن عمر زمخشری، پیشین، ص ۳۲۸؛ لويس معلوف، پیشین، ص ۳۸۳.

۳۰. بلاذری، پیشین، ص ۱۱ - ۱۲.

۳۱. مالک بن انس، پیشین، ص ۷۵۲.

۳۲. بلاذری، پیشین.

۳۳. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۳، ص ۶۸۴.

۳۴. همان، ص ۶۸۲.

۳۵. بلاذری، پیشین، ص ۱۸.

۳۶. همان، ص ۱۸ - ۲۲.

۳۷. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۲؛ یعقوبی، پیشین، ص ۷۳.

۳۸. محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، (بیروت، دارصادر، ۸۸ - ۱۳۸۰ هـ) ج ۱،

ص ۴۰۶-۴۰۷؛ یعقوبی، پیشین.

۳۹. محمد بن اسحاق، پیشین، ص ۱۴۴، عبدالرحمن بن عبدالله سهیلی، *الروض الانف فی*

*تفسیر السیره النبوی لابن هشام*، تحقیق، عبدالرئوف، (القاهره، بی نا، ۱۹۷۲)، ج ۱،

ص ۲۵۰-۲۵۱.

۴۰. ... محمد بن اسحاق، پیشین، ص ۵.

۴۱. محمد بن سعد، پیشین، ص ۴۹۱، بخاری، *الصحيح*، ج ۱، ص ۷۲، احمد ابراهیم

شریف، پیشین، ص ۳۵۷.

۴۲. علی بن عبدالله، سمهودی، پیشین، ص ۵۳.

۴۳. کتانی، پیشین، ص ۵۳.

۴۴. نجاری، پیشین، ج ۳، ص ۵۹، (ر.ک: *المعجم الوسيط*، ج ۲، ص ۵۹۳ - ۵۹۶).

۴۵. کتانی، پیشین، ص ۵۲ - ۵۳.

۴۶. محمد بن سعد، پیشین، ص ۴۹.

۴۷. بلاذری، پیشین، ص ۱۸، (ر.ک: احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۵۸؛ مقریزی، امتاع الاسماء، ج ۱، ص ۳۲۸ - ۳۲۹).
۴۸. محمد بن سعد، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۲.
۴۹. همان، ص ۴۰ - ۴۸؛ احمد ابراهیم شریف، پیشین.
۵۰. کتانی، پیشین، (ر.ک: محمد بن عبدالمنعم الحمیری، کتاب الروض المطار فی خبر الاقطار، تحقیق احسان عباس (بیروت، بی نا، ۱۹۷۵) ص ۹۶ - ۹۷؛ شهاب الدین یاقوت حموی، معجم البلدان.
۵۱. محمد بن سعد، پیشین، ص ۲۲۲.
۵۲. محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق صلاح الدین منجد (القاهره، بی نا، ۱۹۵۵) ج ۱، ص ۵۰.
۵۳. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۷۱.
۵۴. محمد بن عبدالله الحسینی بکریت، الجواهر الثمینه فی محاسن المدینه، نسخه خطی کتابخانه اوقاف عمومی بغداد، شماره ۱۷۷، ص ۵۵ - ۵۶.
۵۵. همان.
۵۶. همان.
۵۷. مالک بن انس، پیشین، ص ۶۱۹.
۵۸. محمد بن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۱ - ۳۹۵؛ مالک بن انس، پیشین، ص ۹۱۰؛ نجاری، پیشین، ص ۵۳؛ احمد ابراهیم شریف، پیشین.
۵۹. مالک بن انس، پیشین، ص ۶۱۹.
۶۰. ابوبکر بن حسن مراغی، تحقیق النصره بتلخیص معالم دار الهجرة، تحقیق محمد عبدالجواد الاصمعی، (القاهره، بی نا، ۱۹۵۵) ص ۱۴.
۶۱. بلاذری، پیشین، ص ۹؛ محمد بن یعقوب فیروز آبادی، المغانم المطابه فی معالم طامة، تحقیق حمد جاسه (ریاض، بی نا، ۱۳۸۹ هـ) ص ۲۲۹.
۶۲. محمد بن سعد، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۲.
۶۳. فیلیپ حتی، تاریخ العرب (بیروت، بی نا، ۱۹۶۵ م) ج ۱، ص ۱۴۶.

۶۴. ر.ک: علی بن عبدالله سمهودی، پیشین، ج ۲، ص ۷۴۷ و پس از آن.
۶۵. یاقوت حموی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۰ - ۲۱۱.
۶۶. سمهودی، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۷۷.
۶۷. ابوالفرج اصفهانی، کتاب الاغانی، (بیروت، ۱۹۵۵)، ج ۲۱، ص ۶۲.
۶۸. محمد بن عمر واقدی، مغازی رسول الله، تحقیق مارسدن جونز، چاپ اول (لندن، آکسفورد، ۱۹۶۶ م) ص ۱۳۸ - ۱۴۰.
۶۹. عباسی، عمدة الاخبار فی مدینة المختار، تصحیح پند الجاسر، (مدینه، منشورات اسعد، بی تا) ص ۳۳۲.
۷۰. سمهودی، پیشین؛ یاقوت حموی، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۸.
۷۱. سمهودی، پیشین (ر.ک: یعقوب فیروز آبادی، پیشین، ص ۳۸۰).
۷۲. سمهودی، پیشین، ص ۷۴۷ - ۷۴۸.
۷۳. همان، عباسی، پیشین، ص ۲۷۶.
۷۴. بلاذری، پیشین، ص ۱۵؛ عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۵۳۴؛ سمهودی، پیشین، ص ۷۴۸.
۷۵. همان.
۷۶. مالک بن انس، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۱.
۷۷. سمهودی، پیشین.
۷۸. همان.
۷۹. همان، ص ۷۴۹، عسقلانی، پیشین، ص ۱۰ - ۵۵.
۸۰. سمهودی، پیشین، ص ۷۵۶.
۸۱. محمد بن سعد، پیشین، ص ۱۲۵.
۸۲. همان، ص ۱۱۴ - ۱۱۵.
۸۳. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۸.
۸۴. همان، ج ۲، ص ۲۹؛ کتانی، پیشین، ص ۲۷.
۸۵. عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۴؛ کتانی، پیشین، ص ۳۱.
۸۶. همان، ص ۳۳، خزاعی، پیشین، ص ۲۰۳.

۸۷. همان، ص ۲۰۲.
۸۸. عمرواقدی، پیشین.
۸۹. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۳ و ج ۳، ص ۱۶۰ - ۳۹۷؛ سمهودی، پیشین، ص ۷۵۴.
۹۰. همان.
۹۱. همان؛ عسقلانی، پیشین، ص ۵۱.
۹۲. همان، ص ۴۸۳ و ج ۳، ص ۱۶۰.
۹۳. همان، ج ۲، ص ۱۰۴.
۹۴. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۵.
۹۵. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۶۰۷.
۹۶. همان، ج ۲، ص ۲۸.
۹۷. همان، ج ۱، ص ۱۴۱.
۹۸. نجاری، پیشین، ص ۶۱ - ۶۲؛ سمهودی، پیشین، ص ۷۵۵ - ۷۵۷.
۹۹. همان.
۱۰۰. محمد بن احمد دولابی، کتاب الکنی و الاسماء، (حیدرآباد، بی نا، ۱۳۲۲ هـ) ج ۱، ص ۲۵؛ عزالدین ابوالحسن ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفة الصحابه (القاهره، نشر الوهبیه، ۱۲۸۰ هـ) ج ۳، ص ۲۶۵.
۱۰۱. عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷.
۱۰۲. همان، ج ۳، ص ۴۴۸ - ۴۴۹؛ سمهودی، پیشین، ص ۳۶۷ - ۳۶۸.
۱۰۳. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۳ و ج ۳، ص ۴۴۸ - ۴۴۹؛ احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۶۷ - ۳۶۸.
۱۰۴. مالک بن انس، پیشین، ج ۲، ص ۶۱۸.
۱۰۵. همان، ص ۶۱۷.
۱۰۶. همان، ص ۶۱۹.
۱۰۷. نجاری، پیشین، ص ۶۱.
۱۰۸. (ر.ک: کتانی، پیشین، ص ۵۷ - ۵۸؛ المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۴۵۱).

۱۰۹. عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۳۶.
۱۱۰. ر.ک: مطیفین ۸۳: ۳ - ۱؛ عسقلانی، پیشین.
۱۱۱. طبری، جامع البیان، ج ۳، ص ۹۰ - ۹۱.
۱۱۲. کتانی، پیشین، ص ۳۵؛ شریف، پیشین، ص ۳۶۶.
۱۱۳. بقره ۱: ۲۷۵ - ۲۸۲.
۱۱۴. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۳۱، زمخشری، پیشین، ص ۳۲۸؛ مسلم، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۰۸.
۱۱۵. بقره ۱: ۲۷۵.
۱۱۶. نجاری، پیشین، ص ۴۸؛ کتانی، پیشین، ص ۳۶.
۱۱۷. همان.
۱۱۸. ر.ک: نساء ۴: ۳۲.
۱۱۹. عمر واقدی، پیشین، ص ۶۶۵ - ۶۶۶؛ عسقلانی، پیشین، ص ۲۸۷.
۱۲۰. ابن خیاط، کتاب الطبقات، تحقیق سهیل زکار (بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۳)، ص ۵۷ - ۵۸.
- محمد بن سعد، پیشین، عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۹۸ و ج ۳، ص ۵۶۹ - ۵۷۱ و ج ۴، ص ۸۹.
۱۲۱. همان، ج ۱، ص ۴۱ - ۳۳۵ - ۵۸۶.
۱۲۲. همان، ص ۲۸۴ و ج ۳، ص ۶۴۳.
۱۲۳. سمهودی، پیشین، ص ۷۵۴.
۱۲۴. همان.
۱۲۵. محمد بن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۹.
۱۲۶. نجاری، پیشین، ص ۷۲؛ عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷ - ۱۸ و ج ۳، ص ۳۰۹.
۱۲۷. مالک بن انس، پیشین، ص ۴۸۸.
۱۲۸. همان؛ عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۹.
۱۲۹. همان، ص ۳۲۳ - ۳۲۴.
۱۳۰. الزبیر ابن بکار، جمهرة نسب القریش و اخبارها، تحقیق محمود محدث کر (القاهره، بی نا، ۱۳۸۱ هـ) ج ۱، ص ۳۶۷ - ۳۶۸.

۱۳۱. عسقلانی، پیشین، ص ۵۴۲.
۱۳۲. همان، ج ۲، ص ۴۷۳.
۱۳۳. احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۷۱.
۱۳۴. فیلیپ حتی، پیشین.
۱۳۵. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۴ - ۱۵؛ عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۸.
۱۳۶. ابن اسحاق، پیشین، ص ۱۱.
۱۳۷. نجاری، پیشین، ص ۴۶؛ الزبیر ابن بکار، پیشین؛ احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۷۲.
۱۳۸. عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۲؛ کتانی، پیشین، ص ۲۸.
۱۳۹. خزاعی، پیشین، ص ۲۰۱.
۱۴۰. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۰.
۱۴۱. یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب (مصر، مطبعة سعاده، ۱۳۲۸هـ) ص ۲۱.
۱۴۲. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۵.
۱۴۳. عمر واقدی، فتوح الشام، ج ۱، ص ۴ - ۹؛ عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۴.
۱۴۴. کتانی، پیشین، ص ۵۳.
۱۴۵. مالک بن انس، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۱.
۱۴۶. همان.
۱۴۷. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۸۵.
۱۴۸. محمد بن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳؛ عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۹.
۱۴۹. مالک بن انس، پیشین، ص ۹۷، لويس معلوف، پیشین، ص ۱۹۶.
۱۵۰. عمر واقدی، مغازی رسول الله، ص ۶۵.
۱۵۱. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۱۵ - ۱۱۶؛ احمد ذهبی، پیشین، ص ۱۵ - ۲۱؛ عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۹۸ - ۱۸۱؛ خزاعی، پیشین، ص ۲۰۱ - ۲۰۲.
۱۵۲. عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۸؛ محمد بن مكرم ابن منظور، لسان العرب المحيط،

- (بیروت، دارصادر، ۱۹۵۶) ج ۳، ص ۵۱۲.
۱۵۳. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.
۱۵۴. خزاعی، پیشین، ص ۲۰۳.
۱۵۵. همان.
۱۵۶. عسقلانی، پیشین، ص ۱۲۴.
۱۵۷. احمد ذهبی، پیشین، ص ۵۰.
۱۵۸. همان.
۱۵۹. کتانی، پیشین.
۱۶۰. محمد بن اسحاق، پیشین، ص ۷۲۵.
۱۶۱. همان؛ عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸.
۱۶۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۰.
۱۶۳. همان، ص ۲۳۲.
۱۶۴. ابوالقاسم بن اسحاق اصطخری، **المسالك و الممالک**، تحقیق محمد جابر عبدالعامل (القاهره، بی نا، ۱۹۶۱) ص ۲۳.
۱۶۵. هر «مرحله» به اندازه فاصله‌ای بود که یک نگاه فرود آید. (مترجم)
۱۶۶. اصطخری، پیشین.
۱۶۷. یاقوت حموی، پیشین، ج ۴، ص ۹۲ - ۹۳.
۱۶۸. محمد بن سعود، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۸.
۱۶۹. همان (ر.ک: عبدالقدوس انصاری، بحث خاص اطلال الجار، مجلة المنهل، سال ۳۷، ۱۳۹۱هـ، ج ۵، ص ۴۶۸ - ۴۸۷).
۱۷۰. یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ج ۲، ص ۱۵۴.
۱۷۱. محمد بن اسحاق، پیشین، ص ۶۹۴؛ محمد بن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۳۷؛ عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۶۸ - ۶۹؛ کتانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۳ - ۴۱۷، ر.ک: جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، تحقیق حسین مونس (القاهره، بی نا، ۱۹۰۶) ج ۱، ص ۱۴۱. آل عمران ۳: ۷۵؛ سید اسماعیل کاشف، **النقود العربیه فی العصر الاسلامی**، «السجل الثقافی الاول لجامعة

- الکویت» ۶۸ - ۱۹۶۷، ص ۲۳۳.
۱۷۲. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۰.
۱۷۳. همان، ج ۴، ص ۶۸ - ۶۹.
۱۷۴. محمد بن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۷ - ۲۹۸.
۱۷۵. محمد بن اسحاق، پیشین.
۱۷۶. احمد بن علی مقریزی، کتاب الاغاثة الامة بكشف الغمة، تحقیق محمد مصطفی زیاده (القاهره، بی نا، ۱۹۵۷) ص ۴۸؛ علی بن محمد خزاعی، پیشین، ص ۱۷۴؛ کتانی، پیشین، ص ۴۱۳.
۱۷۷. بلاذری، پیشین، ص ۵۷۱.
۱۷۸. محمد بن سعد، پیشین، ص ۴۶۱؛ عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۰ - ۳۶۱.
۱۷۹. طبری، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.
۱۸۰. محمد باقر حسینی، تطور النقود العربية الاسلامية (بغداد، ۱۹۶۹) ص ۱۹.
۱۸۱. حکیم، الدوحة المشتبهه فی ضوابط السکه، ص ۴۵ - ۴۹؛ محمد باقر حسینی، پیشین، ص ۱۹.
۱۸۲. همان، ص ۱۸.
۱۸۳. همان.
۱۸۴. کتانی، پیشین، ص ۴۱۶.
۱۸۵. سید اسماعیل کاشف، پیشین، ص ۲۳۲.
۱۸۶. ابوبکر حسن مراغی، پیشین، ص ۴۱.
۱۸۷. کتانی، پیشین، حکیم، پیشین، ص ۴۵.
۱۸۸. حسینی، پیشین، ص ۴۵.
۱۸۹. محمد باقر حسینی، العملة الاسلامية فی العهد الاتابکی (بغداد، بی نا، ۱۳۸۶) ص ۱۴-۱۵.
۱۹۰. محمد باقر حسینی، تطور النقود العربية، پیشین، ص ۱۵ - ۱۶.
۱۹۱. همان، ص ۱۴ - ۱۵.

۱۹۲. همان، ۹ - ۱۱.
۱۹۳. حسینی، *العملة الاسلامیه*، پیشین، ص ۱۴ - ۱۵.
۱۹۴. احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۷۵.
۱۹۵. علی مقریزی، پیشین، ص ۵۱ - ۵۲.
۱۹۶. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۵۴ - ۳۵۵.
۱۹۷. مقریزی، پیشین، ص ۴۸؛ جرجی زیدان، پیشین، ص ۷۱۴؛ مقریزی، پیشین، ص ۴۸-۴۹.
۱۹۸. همان؛ خزاعی، پیشین، ص ۱۸۲.
۱۹۹. همان.
۲۰۰. همان؛ کتانی، پیشین، ص ۴۳۹. خزاعی، پیشین، ص ۱۸۲ - ۱۸۴؛ سلیمان بن اشعث سحیستانی ابی داوود، *السنن*، محمد محیی الدین عبدالحمید (القاهره، بی نا، ۱۹۵۰) ج ۲، ص ۱۲۷؛ کتانی، پیشین، ص ۴۲۸ - ۴۳۸.
۲۰۱. مالک بن انس، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۹.
۲۰۲. ابن خیاط، پیشین، ص ۱۰۶؛ عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۷ - ۴۸۲.
۲۰۳. همان، ص ۱۴۸.
۲۰۴. همان، ج ۳، ص ۵۱۰.
۲۰۵. خزاعی، پیشین، ص ۱۳۵.
۲۰۶. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۰.
۲۰۷. همان، ص ۷۳ و ج ۳، ص ۲۵.
۲۰۸. همان، ج ۲، ص ۶۴ - ۱۷۵.
۲۰۹. مقریزی، *امتاع الاسماء*، پیشین، ص ۲۲۹.
۲۱۰. عسقلانی، پیشین، ص ۱۹۴.
۲۱۱. ابن اثیر، پیشین، ص ۵۶؛ عسقلانی، پیشین، ج ۸، ص ۴۲۸ و ج ۲، ص ۱۷۸.
۲۱۲. همان، ج ۱، ص ۳۱۹، و ج ۲، ص ۲۱ و ج ۳، ص ۴۲۵ - ۵۴۱.
۲۱۳. همان، ج ۱، ص ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۳۶۰ و ج ۲، ص ۴۹۸؛ محمد مصطفی اعظمی، کتاب

- السنی، (بیروت، بی نا، ۱۹۷۴) ص ۳۷ - ۴۲ - ۵۷ و در مکانهای متفرقه.
۲۱۴. عسقلانی، پیشین، ص ۱۹ و ج ۲، ص ۳۰۶؛ محیی الدین بن شرف نووی، تهذیب الاسماء واللغات (بیروت، دارالکتب العلمیه) ج ۱، ص ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۲۱۰.
۲۱۵. همان، ص ۲۰۰ - ۲۰۱؛ یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، پیشین، ص ۵۱، محمد مصطفی اعظمی، پیشین، ص ۶۰ - ۶۳؛ ابن عبدالبر، پیشین، عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۷؛ محیی الدین بن شرف نووی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۲.
۲۱۶. ابن عبدالبر، پیشین، ص ۵۵۲؛ زمخشری، پیشین، ص ۲۴۵.
۲۱۷. خزاعی، پیشین، ص ۱۶۸.
۲۱۸. همان، ص ۱۶۹.
۲۱۹. همان، ص ۱۶۲.
۲۲۰. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۵ و ج ۲، ص ۲۹؛ خزاعی، پیشین، ص ۳۱ - ۳۲.
۲۲۱. عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۶.
۲۲۲. سلیمان بن حسان ابن جلجل، طبقات الاطباء و الحكماء، تحقیق فؤاد سعید (القاهره، بی نا، ۱۹۵۵) ص ۵۴؛ عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۸.
۲۲۳. ابن جلجل، پیشین، ص ۵۴.
۲۲۴. عسقلانی، پیشین.
۲۲۵. محمد بن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۶.
۲۲۶. همان؛ عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۲۳۱.
۲۲۷. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۲، ص ۷۲۰؛ عمر واقدی، پیشین، ص ۱۹۵ - ۲۰۶.
۲۲۸. عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۴ - ۱۰۶ و ج ۴، ص ۶۸ - ۶۹.
۲۲۹. همان، ج ۳، ص ۴۴۴ - ۴۴۹.
۲۳۰. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۴۲؛ کتانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۶.
۲۳۱. عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۲.
۲۳۲. کتانی، پیشین.
۲۳۳. مالک بن انس، پیشین، ص ۴۸۸.

۲۳۴. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۰۲.
۲۳۵. همان.
۲۳۶. کتانی، پیشین، ص ۱۰۷.
۲۳۷. محمد بن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۱؛ کتانی، پیشین، ص ۶۰.
۲۳۸. خزاعی، پیشین، ص ۲۲۳.
۲۳۹. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۷.
۲۴۰. کتانی، پیشین، ص ۱۰۴.
۲۴۱. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۵۴ - ۲۹۷ - ۲۹۸.
۲۴۲. همان، ص ۲۹۷ - ۲۹۸.
۲۴۳. خزاعی، پیشین، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.
۲۴۴. همان، ص ۳۵.
۲۴۵. همان، ص ۲۱۱؛ کتانی، پیشین، ص ۹۲؛ احمد ابراهیم شریف، ص ۳۷۶ - ۳۷۷.
۲۴۶. کتانی، پیشین.
۲۴۷. محمد بن سعد، پیشین، ص ۴۹۱.
۲۴۸. واقدی، پیشین، ص ۱۳۸ - ۱۴۰؛ کتانی، پیشین، ص ۶۳ - ۶۴.
۲۴۹. ابن خیاط، پیشین، ص ۴۴.
۲۵۰. عمر واقدی، پیشین، ص ۷۳ - ۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۹؛ کتانی، پیشین.
۲۵۱. ابن اثیر، پیشین، ص ۳۸ - ۳۹؛ عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۹۸؛ ناصرالدین اسد، *القیان و الغناء فی العصر الجاهلی*، ص ۲۰ - ۲۱.
۲۵۲. ابن اثیر، پیشین، عسقلانی، پیشین.
۲۵۳. همان، ج ۱، ص ۲۹ - ۴۱۶ و ج ۴، ص ۹۸.
۲۵۴. همان، ص ۴۱۶ و ج ۳، ص ۴۰۱.
۲۵۵. واقدی، پیشین، ص ۱۳۸ - ۱۴۰؛ احمد ابراهیم شریف، پیشین.
۲۵۶. یاقوت حموی، پیشین، ج ۵، ص ۴۳۰ - ۴۳۱؛ (ر.ک: *دیوان الاعشی*، ص ۹۸).
۲۵۷. محمد بن سعد، پیشین، ص ۴۵۴؛ نجاری، پیشین، ص ۵۳؛ خزاعی، پیشین، ص ۲۰۶؛

- احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۷۸.
۲۵۸. کتانی، پیشین، ص ۵۹ (ر.ک: الفیروز آبادی، قاموس، ج ۳، ص ۳۰۰).
۲۵۹. ابن اثیر، پیشین، ص ۴۳؛ عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶ و ج ۳، ص ۴۷۱؛ عبدالقادر ابن الحاج، رفع الخفاء علی ذات الشفاء، نسخه خطی کتابخانه متحف عراقی بغداد، شماره ۲۴۶، ص ۷۰.
۲۶۰. عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۰؛ خزاعی، پیشین، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.
۲۶۱. مالک بن انس، پیشین، ص ۴۹۸؛ کتانی، پیشین، ص ۹۲.
۲۶۲. سمهودی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۳ - ۳۳۴؛ عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۵۰ - ۵۱.
۲۶۳. سمهودی، پیشین.
۲۶۴. کتانی، پیشین، ص ۷۵ - ۷۷.

### منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، اسد الغابة فی معرفة الصحابه، (القاهره، نشر الوهيبي، ۱۲۸۰هـ).
- ابن اسحاق، ابوعبدالله محمد، سيره النبي، (تهذيب عبدالملك بن هشام)، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، القاهره، بی نا، ۱۳۸۲هـ).
- ابن الحاج، عبدالقادر، رفع الخفاء علی ذات الشفاء، نسخه خطی کتابخانه متحف عراقی بغداد، شماره ۲۴۶.
- ابن بكار، الزبير، جمهرة نسب القریش و اخبارها، ج ۱، تحقيق محمود محمد شاکر، (القاهره، بی نا، ۱۳۸۱هـ).
- ابن جلجل، سليمان بن حسان، طبقات الاطباء و الحكماء، تحقيق فؤاد سعيد، (القاهره، بی نا، ۱۹۵۵).
- ابن حجر عسقلانی، شهاب الدين ابوالفضل، كتاب الاصابة فی تمييز الصحابه، (القاهره، چاپ سعاده ۱۳۲۸هـ).
- ابن داوود، سليمان بن اشعث سجستاني، سنن ابی داوود، محمد محیی الدین عبدالحمید، (القاهره، بی نا، ۱۹۵۰).

- ابن سعد، محمد، **الطبقات الكبرى**، (بيروت، دار صادر، ٨٨ - ١٣٨٠هـ).
- ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، **الاستيعاب فى اسماء الاصحاب**، (مصر، مطبعة سعاده، ١٣٢٨هـ).
- ابن منظور، محمد بن مكرم، **لسان العرب المحيط**، (بيروت، دار صادر، ١٩٥٦).
- اصطخرى، ابوالقاسم بن اسحاق، **المسالك و الممالك**، تحقيق محمد جابر عبدالعال، (القاهره، بى نا، ١٩٦١).
- اصفهاني، ابوالفرج، **كتاب الاغانى**، (بيروت، بى نا، ١٩٥٥).
- اعظمى، محمد مصطفى، **كتاب النبى**، (بيروت، بى نا، ١٩٧٤).
- الحميرى، محمد بن عبدالمنعم، **كتاب الروض المطار فى خبر الاقطار**، تحقيق احسان عباس، (بيروت، بى نا، ١٩٧٥).
- انصارى، عبدالرحمان، **طيب لمحات عن بعض المدن القديمه فى شمال غربى الجزيرة العربيه** مجله الدارة رياض شماره اول سال اول ١٣٥٩هـ / ١٩٧٥م.
- بلاذرى، احمد بن يحيى، **فتوح البلدان**، تحقيق صلاح الدين منجد، (القاهره، بى نا، ١٩٦٥م).
- \_\_\_\_\_، **انساب الاشراف**، تحقيق محمد حميد الله، دارالمعارف، (مصر، بى نا، ١٩٥٩م).
- حتى، فيليب، **تاريخ العرب**، (بيروت، ١٩٦٥م).
- حسيني، محمد باقر، **العملة الاسلاميه فى العهد الاتابكى**، (بغداد، بى نا، ١٣٨٦).
- \_\_\_\_\_، **تطور النقود العربيه الاسلاميه بغداد، ١٩٦٩**.
- خزاعى، على بن محمد، **تخريج الدلالات السمعيه على ما كان فى عهد رسول الله من الحرف و الصنایع و المعاملات الشرعيه**، نسخه تصويرى، مركز احياء نسخ خطى، دانشكده دول العربيه، شماره ١٨٥٣.
- دولاى، محمد بن احمد، **كتاب الكنى و الاسماء**، (حيدرآباد، بى نا، ١٣٢٢هـ).
- ذهبى، محمد بن احمد، **تاريخ الاسلام و طبقات المشاهير و الاعلام**، (القاهره، بى نا، ١٣٦٧هـ).

- ذهبي، محمد بن احمد، سير اعلام النبلاء، تحقيق صلاح الدين منجد، (القاهرة، بي نا، ۱۹۵۵).
- زمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر، اساس البلاغه، (بيروت، دارصادر، ۱۳۵۸هـ).
- زيدان، جرجي، تاريخ التمدن الاسلامي، تحقيق حسين مونس، (القاهرة، بي نا، ۱۹۰۶).
- شريف، احمد ابراهيم، مكة و المدينة في الجاهلية و عهد الرسول، (القاهرة، بي نا، ۱۹۶۵م).
- سمهودي، نورالدين علي بن عبدالله، وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى، تحقيق محيي الدين عبدالحميد، (القاهرة، بي نا، ۱۳۷۴هـ).
- طبري، محمد بن جرير، تاريخ الطبري، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، (مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۶م).
- \_\_\_\_\_، جامع البيان عن تاويل آي القرآن، (القاهرة، بي نا، ۱۳۷۳هـ).
- فيروزآبادي، محمد بن يعقوب، المغانم المطابة في المعالم طابة، تحقيق حمد جاسر، (رياض، بي نا، ۱۳۸۹هـ).
- كاشف، سيد اسماعيل، النقود العربية في العصر الاسلامي، (الكويت، السجل الثقافي الاول لجامعة الكويت، ۱۹۶۸).
- كبريت، محمد بن عبدالله الحسيني، الجواهر الثمينة، في محاسن المدينة، نسخه خطي كتابخانه اوقاف عمومي بغداد، شماره ۱۷۷، بي تا.
- كتاني، سيد محمد الحسيني، كتاب التراتيب الادارية و العمالات و الصناعات و المتاجر و الحالة العلمية التي كانت على عهد تأسيس المدينة الاسلامية في المدينة المنورة العلية، تصحيح محمد فواد عبدالباقي، (القاهرة، بي نا، ۱۳۷۰هـ).
- مراغي، ابوبكر بن حسن، تحقيق النصره بتلخيص معالم دارالهجرة، تحقيق محمد عبدالجواد الاصمعي، (القاهرة، بي نا، ۱۹۵۵).
- مرجاني، تاريخ الهجرة المختار، نسخه خطي عارف حكمت، مدينه شماره ۹۰۰.
- مطري، محمد بن احمد، التعريف بما انست الجهرة من معالم دارالهجرة، تحقيق محمد عبدالحسين الخيال، (مدينه منوره، منشورات اسعد، ۱۳۷۲هـ).
- معلوف، لوييس، المنجد في اللغة و الادب و العلوم، (بيروت، المطبعة الكاثوليكيه،

- (١٩٦٠).
- مقدسى، محمد بن ابوبكر، احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، تحقيق م.دى غوج، (ليدن، ١٩٠٦).
- مقرئزى، احمد بن على، كتاب الاغاثة الامة بكشف الغمة، تحقيق محمد مصطفى زيادة، (القاهرة، بى نا، ١٩٥٧).
- \_\_\_\_\_، امتاع الاسماع بما للرسول من الانباء و الاموال و الحفدة و المتع، تصحيح محمود محمد شاكر، (القاهرة، بى نا، ١٩٤١).
- \_\_\_\_\_، كتاب المواعظ و الاعتبار فى ذكر الخطط و الاثار، تحقيق ج. ويت، (القاهرة، بى نا، ١٩١٠).
- نووى، محيى الدين بن شرف، تهذيب الاسماء و اللغات، (بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا).
- واقدى محمد بن عمر، مغازى رسول الله، تحقيق مارسدن جونز، (لندن، آكسفورد، ١٩٦٦م).
- ياقوت حموى، شهاب الدين، معجم البلدان، (بيروت، بى نا، ١٩٥٧م).
- يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، تاريخ يعقوبى، (بيروت، بى نا، ١٩٦٠م).
- مؤلف نامعلوم، فى سيرة الرسول و غزواته، نسخه خطى كتابخانه اوقاف عمومى بغداد، شماره ٣٥٨.